

**مقدمه:** به زعم نظریه پردازان تکامل و انسان شناسان در میلیون ها میلیون ها سال پیش یعنی زمانی که همه چیزاز ستارگان و منظومه شمسی گرفته تا آسمان وزمین، از جنگل ها و دریا ها گرفته تا حیوانات ریزو درشت دردامان طبیعت ویا در اعماق اقیانوس ها ،حیواناتی نزدیک به انسان ها به نام (نخستین ها) یا به زبان تخصصی انسان شناسان (Primates) برروی زمین ظاهر گشتند و بدین گونه سر آغاز جدیدی برای جهان رغم زدند .

از همان زمان ها دغدغه نخستین ها ، همان دغدغه انسان های امروزی بود. همواره دل مشغولی های اصلی او (چگونه هم سو شدن) با طبیعت یکی از چالش های بدویان در ازمنه های دور بوده است.

به عبارت دیگرهمزیستی با آب درمواقع طغیان های دریاها وموج های خروشان، کنار آمدن با باد برای درامان ماندن از طوفانها های خانمان برانداز و گرد باد های سهمگین،استفاده از خاک برای ساخت وساز خانه و کاشانه و همچنین استفاده از آتش، برای گرم نگه داشتن اجاق خانه و مراقبت خویش از ساعقه های آتش زا ،چالش های نیاکانی بشر بوده است.

اما چرخه به اصطلاح تکامل، نخستین ها را به یک قدم جلوتر پیش برد و عصر نخستین خانواده انسان کنونی یعنی استرالوپیتکوس با نام علمی (Australopithecus) در حدود پنج و نیم میلیون سال پیش از میلاد نمونه به روز شده ی نخستین های گذشته بود.

نکته جالب در این بین این است که شجره نامه انسان در همان بدو آفرینش چنین رقم خورده است که انسان دیروز و انسان امروز،در یک موضوع اتفاق نظر دارند و تمامی سعی و تلاش دیربندان و امروزیان ، دراین بوده است که چگونه میتوان به زندگی سرو سامانی بخشید تا نیاز ها و حوایج مادی را بر طرف ساخت و هم دل مشغولیا و نیاز های روحی را مرهمی به نام خوشبختی زد.

از این رو انسان برخلاف سایر حیوانات توانایی استراتژی سازگاری و تطابق با طبیعت پیرامون خویش را دارد.

به عبارت ساده تر با استفاده از توانایی استراتژی و تطابق با طبیعت توانست غذا بدست بیاورد و نسل خویش را تولید کند و همچنین در مقابل دشمنان از گروه خویش دفاع کند، و در نتیجه در قالبی تحت عنوان (تمدن) توسعه مفاهیم و معنای زندگی که از آن تحت عنوان واسطه میان محیط و جامعه تلقی میگردد بساط خویش را پهن کند.

با این وجود مسله و دل مشغولی های فلسفی از نخستینجا گرفته تا به انسان کنونی در حال توسعه و تکامل بوده است. از همین روی است که استرالوپیتکوس ها تلاش جدیدی و سازمان بهتری، برای گذران زندگی و رفع حوایج مادی خویش به نسبت نسخه های قبلی اش کوششی درخور وصف نمودند

علت این امر نیز به این نکته بسیار مهم بر میگردد که انسان دارای (پایه های زیستی فرهنگی) می باشد. به این معنی که هر نسل رفتار جدیدی می آموزد که کجا و چه زمانی غذا بدست آورد، غذا بخورد، ازدواج کند، و یا اینکه بیاموزد که چه چیز خوب است و چه چیز بد، چه بپوشد و چه نپوشد، از چه سلاحی و ابزاری کی و چگونه استفاده کند و یا چگونه با والدین و خویشاوندان و دوستان ارتباط برقرار نماید.

تمام این آموخته ها تحت عنوان تمدن مرحله به مرحله با نسخه های جدید به روز شد تا به آخرین مرحله تکامل خویش یعنی انسان همو ساپنیس با نام علمی (Homo sapiens) به معنای انسان هوشمند رسید که نسبت به نسخه های پیشین خویش روز آمدتر بود و نیز مغزش حجیم تر و کار آفرین تر از نسخه های قدیمی اش یعنی، نخستین هاو استرالوپیتکوس ها و هموارکتوس ها (Homo erectus) و نئاندرتال ها (Neandertals)، به عنوان آخرین نمونه به روز شده تمامی شاخه های درختی در شجره گذشته اش باشد.

با این حال همه آن چرا که اسطوره مینامیم و جامعه میشناسیم و فلسفه می خوانیم و می اندیشیم و غیره و غیره فرا میگیریم، همه دست اوردهای همو ساپینیس ها یعنی انسان کنونی است.

انسان هوشمند برخلاف نسخه های قبلی اش که فقط در تلاش همزیستی با طبیعت بودند، این بار قصد داشت که خود طبیعت را به چنگال گیرد و باگذشت زمان ها و آزمون های خطا و تجربه و پند آموزی از سرگذشت تاریخی اش به جایی رسد که خود طبیعت را آن گونه که میخواهد رگم زند و دیگر در چنگال نیروهای طبیعی و غیبی قرار نگیرد و خود همه چیز را تحت سیطره خویش درآورد.

از این رو تمدن برای رسیدن به آن اهدافی که ذکر شد شکل گرفت و اسطوره ها و فلسفه برای اصل زندگی ظهور پیدا کردند تا بتوانند هوشمندترین موجود در طبیعت را تعلیم دهند که چگونه به بقایش ادامه دهد و چگونه و از چه راهی میتواند به نیاز های خودش پاسخ دهد و به نوعی احساس خوشبختی کند.

## نکات کلیدی در بحث فوق

- 1: انسان بر اساس اقتضای طبیعت به عنوان اهرم جلو برنده وی سبب شد که نسل جدیدی از او تحت عنوان همو ساپینیس ها جایگزین نیاکان باستانی گردند.
- 2: انسان برای بقای خویش و برای رسیدن به آمال ها و آرزوهایش، تمدن مختص به خویش را به وجود آورد.
- 3: تمدن برای پیش بردن اهداف انسان، نیاز به سلطه بر طبیعت پیدا می کند.



**نقش تمدن:** یکی از مولفه های تمدن های باستانی این است که خود را به اسطوره ای وصل کرده است و به نوعی از طریق اسطوره (( هویت)) اجتماعی و فردی افراد در گروه انسانی در قالب تمدن را طرح ریزی نموده است.

بدین منظور وقتی صحبت از (هویت) می نماییم، منظورمان این است که نوعی از ظرفیت های انسان مخصوص آن جغرافیا که خود را در بطن اساطیر نمایان ساخته است مد نظر می باشد.

اسطوره‌های هر تمدنی به ما پیشینه‌ای از ظرفیت‌های فکری و سیاسی و تاریخی و رسم و رسوم مردمان آن خطه را برای ما نمایان می‌سازد.

بدین جهت با شناخت اساطیر تمدنی، پی به ماهیت و وجود و ظرفیت‌های انسانی مردمان آن خطه پی خواهیم برد. به بیان ساده‌تر می‌توان این چنین بازگو کرد که هویت وقتی برای ما قابل درک می‌شود که به اساطیر بازگردیم و آنرا مطالعه کنیم چرا که حد مرز و توانایی‌ها و درایت و همچنین خط مشی آینده را برای ما تا حدود زیادی تعیین و روشن می‌نماید اما در سطح دیگر که من از آن تحت عنوان (اکنون) نام می‌برم سطحیست ما بین هویت و آینده.

به عبارت دیگر می‌توان از (اکنون) به مثابه سوخت و سلیه نقلیه‌ای تشبیح کرد که به ما سوخت لازم را برای رسیدن به آینده‌ای که تعیین و مشخص شده است رهنمون می‌سازد. در لایه سوم آینده نیز می‌توان چنین پنداشت که چیزی نیست جز هویتی مشخص شده. یعنی موقعی می‌توانیم آینده‌ای را مد نظر داشته باشیم که در ابتدا پایه آن، یعنی هویت را مشخص کرده باشیم و به درستی تشخیص داده باشیم و شناخته باشیم. از این رو با تلاش و کوشش که خود را در (زمان حال یعنی اکنونمان) هویدا می‌سازد، می‌توان به آینده‌ای که در جستجویش هستیم دست یابیم.

بدیهیست که اگر در یکی از این مراحل به لحاظ معرفتی دچار تردید و یا عدم شناخت صحیح گردیم جایگاهمان را در بسط تاریخ ما بین تمدن‌ها از دست خواهیم داد. چرا که ((آن تمدنی به قله‌های آرمانی خویش خواهد رسید که جایگاه خود را به درستی در جهان پیدا کرده باشد.

## نکات کلیدی در بحث فوق

1: اسطوره ها هویت تمدن ها را برای ما روشن می سازد.

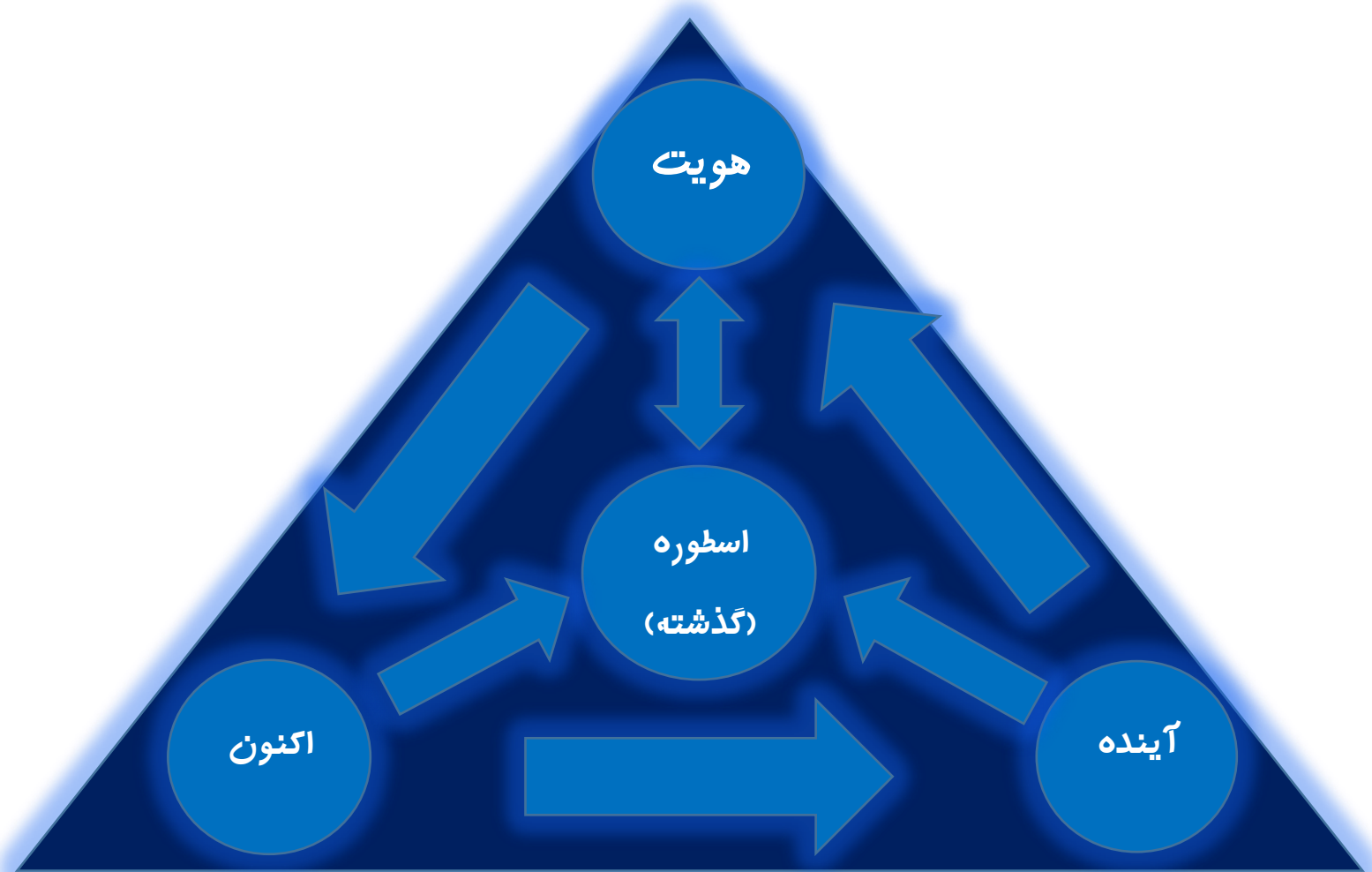
2: عدم درک صحیح از اساطیر باعث سوءفهم هویت افراد در جامعه خواهد گردید.

3: در صورت نداشتن هویت واحدی برای افراد جامعه، تزلزل اجتماعی رخ خواهد داد و

باعث می گردد سه ضلع زمانی (گذشته ، حال ، آینده) و استراتژیک تمدن دچار نقصان

گردد

4: هیچ تمدنی نمیتواند به طور کامل شبیه به تمدنی دیگر شود.



**روش مطالعه آراء فلاسفه:** نمیتوان هیچ فیلسوفی را یافت که بدون تاثیر پذیری از پارادایم های حاکم بر خود ، توانسته باشد به ایده ای نو و جدید دست یابد. این پارادایم ها که در ذیل به آن اشاره خواهد شد عبارتند از

1: پارادایم جغرافیایی

2: پارادایم فرهنگی

3: پارادایم های سیاسی

4: پارادایم های فردی

این چهار پارادایم در عبارت کلی آن به نوعی سبب می گردد تا ساحت ذهنی فیلسوف دست خوش تحول گردد و همچون زمینی حاصلخیز زمینه را برای پرورش و باروری درختی تنومند مهیا سازد.

حال گاهی در بعضی از اسلاف هر چهار پارادایم توانایی سیطره بر فیلسوف را دارند گاهی یکی دو پارادایم. اما مهم ترین مسله این است که نمیتوان این چهار مقوله را بدون تجزیه تحلیل کردن به کناری نهاد و فقط به خود کتب فرد اندیشمند پرداخت. چرا که اساسا همان طور که در بخش مقدماتی به آن پرداختم، نوع جغرافیا و نوع کارکرد اسطوره ای که در آن جغرافیای خاص قرار گرفته، در بردارنده این بوده است که جان آدمی را همچون گل رسی به کوزه ای تبدیل نماید تا بقای گروه آدمی را که در لوای تمدن قرار گرفته به جهت مقبول خویش به حرکت در آورد. حال با این مقدمه به سراغ اولین پارادایم یعنی پارادایم جغرافیایی خواهیم رفت تا ببینیم نهال فلسفه در زمین چه جغرافیایی کاشته شد. بدین منظور به نقشه جهان مدیترانه ای قدیم نگاهی می اندازیم.

همان گونه که در تصویر زیر (در پایان مطالب تصویر درج شده است) میبینید شهر میلتوس که زادگاه فلسفه در یونان بوده است نقش به سزایی در انتقال دستاورد های شرق به سمت غرب ایفا کرده است. به عبارت دیگر میتوان این گونه انگاشت که این شهر مفاهیم جهان شناختی دنیای بین النهرینی را بلعیده، سپس با رویکردی که خاصه مخصوص نگرش جغرافیای یونانی است ترکیب نموده تا بدین طریق با نگاه خویش به تفسیر مفاهیم جهان شناختی بین النهرینی پردازد.

مجمع الجزایر یونان از شمال و از خشکی با بین النهرین و از طریق دریا نیز در جنوب با مصر باستان در ارتباط بوده است.

گاتری در کتاب تاریخ فلسفه خویش در جلد اول چنین آورده است که :

در مصر مستعمره ای تحت عنوان نایوکراتیس Naucratis در اواسط قرن هفتم پیش از میلاد تاسیس شده بود. میلتوس از آن جا که هم به عنوان مرکزیت سنتی مواد و کالاهای تولیدی، که از ساحل به داخل اناطولی می آوردند، عمل می کرد و هم محصولات گوناگون خود را صادر می کرد، از این رو ثروت بسیار داشت. کالاهای پشمی میلتوسی در



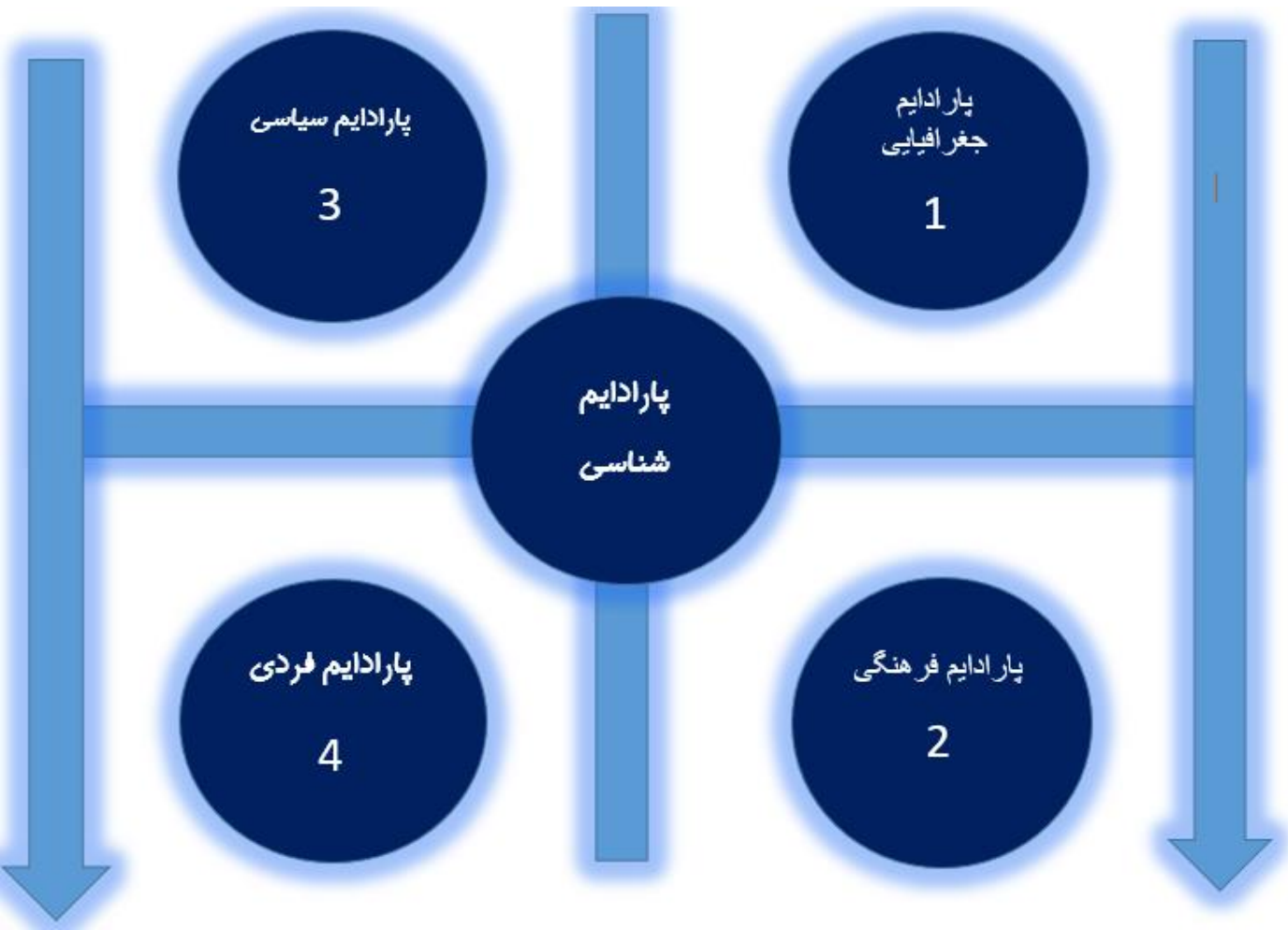
سراسر سرزمین های یونانی معروف بود. از این رو صادرات و بازرگانی و صنعت به این شهر بندری موقعیت رهبری و ارتباط وسیعی بخشیده بود که از شمال (بین النهرین) تا جنوب (مصر) و شهر های جنوب ایتالیا در غرب گسترش داشت.

حال که تا حدودی به جغرافیای آن زمان یونان نگاهی انداختیم به سراغ پارادایم بعدی خواهیم تا ببینیم این همسایگان یونان اساسا از چه نوع فرهنگی برخوردار بوده اند و به این پرسش نیز پاسخ دهیم که آیا یونان مخصوصا فلاسفه ملطی، تحت تاثیر فرهنگ همسایگان هم جوار خویش قرار گرفته اند یا به زعم کاپلستون که در کتاب خویش تاریخ فلسفه آورده است، فقط این نوع ارتباط بین یونان و بین النهرین و مصر باستان صرفا جنبه بازرگانی داشته تا جنبه فرهنگی.

## نکات پایه ای در بحث فوق

- 1: برای بررسی آثار فلاسفه نیاز به شناخت پارادایم هایی اعم از 1: جغرافیایی 2: فرهنگی
- 3: سیاسی 4: فردی. فیلسوف مد نظر را باید کنگاش کنیم.
- 2: میلئوس به عنوان نخستین شهر ایون زادگاه فلاسفه قلمداد شده است.





**چیستی اسطوره :** برای اینکه دریابیم انسان دبستانی (مخصوصاً بین النهرینی و مصری) چگونه به جهان نظر می افکنده است و از بطن جهان بینی خویش نیز چگونه آثار ادبی و آثار علمی نیز از خود به جای گذاشته است، نیاز به مطالعه اساطیر داریم. اما قبل از آن لازم دیدم که گریزی به کتاب سترگ رویا حماسه و اسطوره اثر جلال الدین کزازی زنیم تا با مفهوم اسطوره آشنا شویم.

قطعه ای از کتاب رویا ، حماسه ، اسطوره :

((اسطوره در گسترده ترین معنای آن، گونه ای جهان بینی باستانی است. آنچه اسطوره را می سازد یافته ها و دست آورده انسان دیرینه است. تلاش های انسان آغازین و اسطوره ای در شناخت خود و جهان و کوشش های گرم و تب آلوده وی در گزارش جهان و انسان دبستانی جهان شناختی را پدید آورده است که آنرا اسطوره می خوانیم.

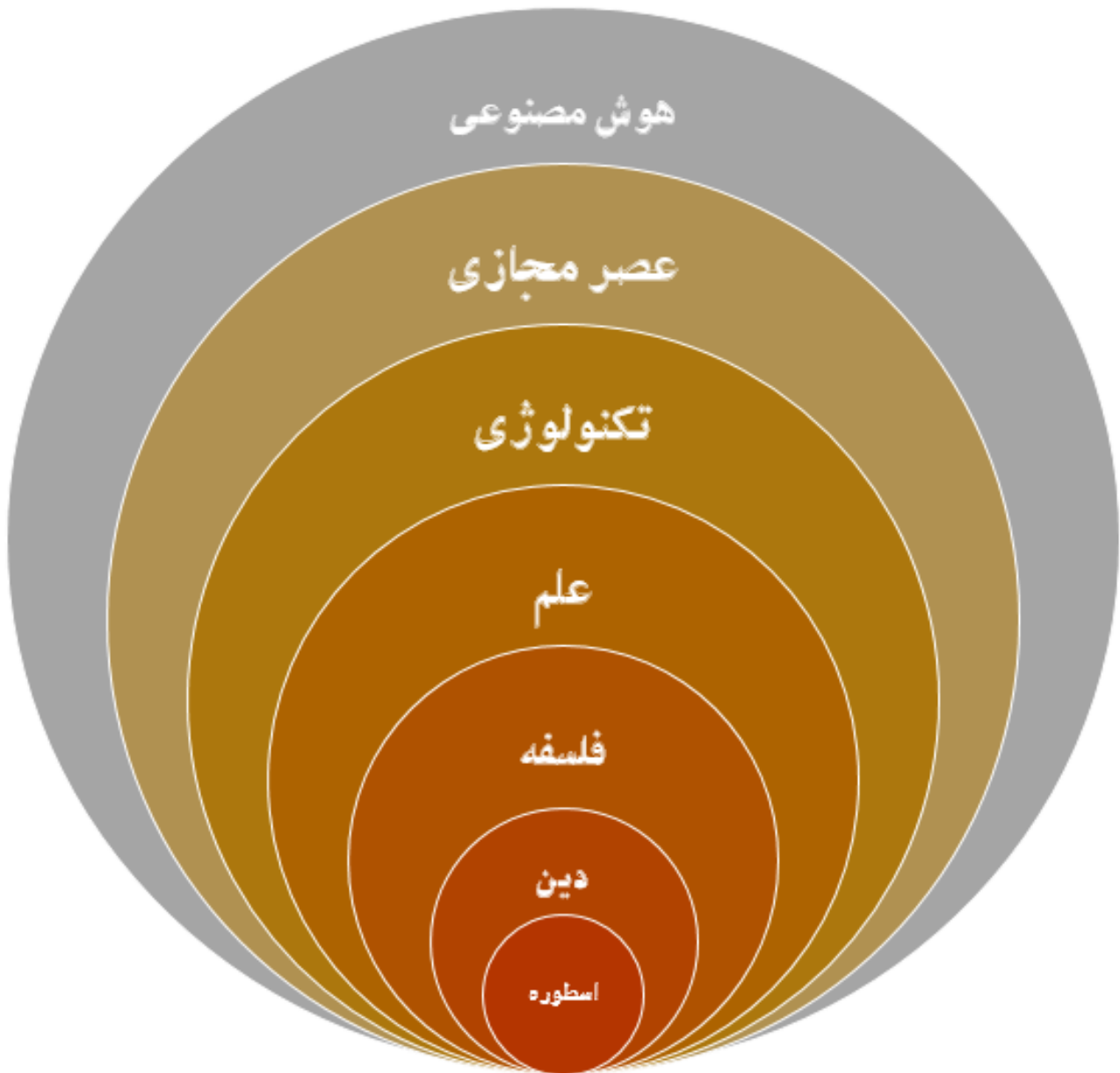
رکس وارنر نیز در دایرالمعارف اساطیر خویش در باب چیستی اسطوره چنین نگاشته است: بخشی از کتاب: ((میتوس (Mythos) در کلام یونانیان به معنی افسانه و یا قصه و یا گفت و گو و (سخن) بوده است. به طور کلی میتوان گفت که در هر موردی که ما به یک سنت زنده دسترسی داریم، هر اسطوره می گوید که چگونه چیزها پدید آمده است. آن چیز ممکن است جهان و یا انسان یا گونه ای حیوان، یا یک نهاد اجتماعی باشد. پس اسطوره همیشه متضمن یک آفرینش است و می گوید که چگونه چیزی به وجود آمده و بودن آغازیده است.

اسطوره چون به اعمال موجودات فراطبیعی و تجلی قدرت های مقدس آنان می پردازد، برای همه اعمال برجسته انسان الگویی نمونه وار است. انسان های جوامع باستانی با به یاد آوردن اساطیر و به کنش در آوردن دوباره آنها قادرند آنچه ایزدان قهرمانان یا نیاکان در اعصار آغازین انجام دادند، تکرار کنند.))

در جهان بینی اسطوره ای آدمی مانند هر جهان بینی دیگری کوشیده است تا به پرسش های بنیادین خویش درباره جهان و انسان پاسخی درخور بدهد. و به یاری آن رازهای هستی را بگشاید و باز نماید. کارایی و توانمندی اسطوره، چونان گونه ای از جهان بینی و جهان شناسی باستانی، تا بدان جا بوده است که دیری توانسته است از هر روی نیاز های فرهنگی آدمی را بر آورد و در درازنای هزاره ها به پرسش های او در باره جهان و انسان پاسخ دهد.))

اهمیت اسطوره در باب مسائل حوزه تمدنی انسان ان چنان مهم و اساسی است که

میتوان از (هفت جهان بینی) نام برد که همگی در بطن خویش اثری مستقیم و یا غیر مستقیم از مفاهیم اسطوره ای تمدنهای گذشته در طول تاریخ در خود جای داده اند. این هفت جهان بینی سبب شده که هفت انسان با هفت بینش و اندیشه به وجود آیند و این هفت اندیشه و بنیان علتی گشته است تا هفت تمدن متفاوت در طول تاریخ شکل گیرد که بعضا نیز این هفت تمدن برای بقای خویش چاره را در این دیده است که با یکدیگر تنازع و جنگ داشته باشند. این هفت جهان بینی که از آن نام بردیم مطابق تصویر زیر چنین اند.



همان طور که مشاهده می فرمایید، اسطوره به عنوان مبنا و پایه هر آنچه اندیشه است و هر آنچه که تحت عنوان علوم تمدنی در قالب شاخه های متفاوت خود تدریس داده میشود، به نوعی در ذات خویش عقبه ای اسطوره ای دارد. لذا در مباحثی که بعدها به آن خواهیم پرداخت تلاش خواهیم نمود تا تاثیر متقابل هر یک از این دوایر، بر دیگر دوایر را تشریح کنیم.

منابع:

انسان شناسی عمومی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها

2:پیدایش انسان ترجمه سلامت رنجبر

3:تکامل و رفتار انسانی ترجمه بهزاد سروری

4:ادیسه انسان ترجمه سلامت رنجبر

5: تاریخ فلسفه گاتری جلد اول

6:تاریخ فلسفه کاپلستون جلد اول

7:رویا ، حماسه ، اسطوره جلا الدین کزازی

8: دانشنامه اساطیر زیر نظر رکس وارنر

